

# معجزه در پاریس

contact@korosherfani.com

کوروش عرفانی

شب 29 نوامبر 2003 در پاریس يك حادثه ي تاريخي روي داد. در يك سالن سيصد نفره، ایرانیاني از افق هاي سياسي مختلف، متفاوت و متضاد، **بدون خونريزي**، در کنار هم نشستند. اعضاي فعلي و سابق سازمان مجاهدين و شوراي ملي مقاومت در کنار برخي از اصلاح طلبان، توده اي هاي سابق و فعلي در کنار سلطنت طلبان، ملي گراها در کنار نفراتي از سازمانهاي چپ و عده اي نیز مستقل و غير سياسي با عقايد گوناگون. ترکیبي که عده اي آرزوي دیدنش را با خود به گور بردند ؛ جمعي که شکل دادن آن بیشتر به معجزه اي مي ماند. ویژگی این تجمع، برخلاف تجمعات دو دهه ي گذشته این بود که به دعوت هیچ سازمان و گروه و حزبي صورت نگرفته بود. علت وجودي آن نیز این بود که هیچ سازمان و حزب و گروهی به چنین جمعي فراخوان نداده بود.

همه ي افرادي که بیست و سه سال است حاضر نیستند بیست و سه دقیقه کنار هم بنشینند و با هم گفتگو کنند، به طور شبه تصادفي در نمایش « خرسند آپ کمدي» شرکت کرده بودند. به همت این هنرمند، يك معجزه ي تاريخي، که بزرگترین پیامبران سياسي ايران هم موفق به انجامش نمي شدند، به وقوع پيوست. چه کسی مي تواند مدعي شود، حتي امروز که خیلی از سرها به سنگ خورده، قادر است از يك طريقي، هر چه که باشد، نیروهايي از طيفهاي فكري، عقيدتي و تشکیلاتي تا این حد متفاوت را در قالب جمعي سياسي کنار هم بنشانند ؟ «هادي»، که اسم او بطور كاملا تصادفي به معنای هدایت کننده است، این کار را کرد و موجبات «خرسندی» همه را فراهم نمود.

در آن سالن، آن شب، همه آدمهاي این قدر متفاوت، خواسته يا ناخواسته، کنار هم نشستند، به برنامه خرسندی نگاه کردند، خندیدند، فهمیدند و به فکر فرو رفتند. نه کسی به آن يکي بد و بیراه گفت، نه دعوا شد و نه فحش کاري. برخلاف آنچه همیشه و همیشه مي شد. از خود پرسیدم چرا ؟

خوب که فکر مي کنیم مي بینیم شاید علتش این بوده که در آنجا جمعیت با هم گفتگو **نمي کردند** و در سالن تنها يك نفر صحبت مي کرد و همه به سخنان او گوش مي کردند. آیا همیشه باید فقط يك نفر سخن بگوید تا میان حاضران دعوا و مرافعه نشود ؟

اي کاش مي شد که حداقل، نه همه ي این افراد، لاقط بخشي از آنها قبول مي کردند که در نبود «هادي» هم کنار هم بنشینند، با هم حرف بزنند، تبادل نظر کنند، به انتقادات یکدیگر گوش فرا دهند ولي کارشان به تخطئه همدیگر نکشد و بین شان جنگ و فحش کاري نشود. ایکاش مي شد که این افراد، همانطور که در آن چند ساعت بي مانند در کنار هم بودند، بدون آنکه به نفي همدیگر پردازند، حاضر باشند در کنار یکدیگر نشسته و با بحثهاي سازنده و منطقي براي رهايي از انحطاط تاريخي کشورشان بطور مشترک و همفکر راه حل يابي کنند. چه چیزی مانع از این امر مي شود مگر يك فرهنگ عقب مانده از ارتباطات سياسي و حتي شاید از ارتباطات انساني ؟ چه چیزی سبب مي شود که هرگونه انتقادي را به عنوان نفي خود دانسته و يا بخواهيم هر انتقادي نست به دیگری را به ابزاري براي نفي او تبديل کنیم ؟ چرا ما ایرانیان نباید بتوانیم، به سان انسانهاي بالغ، بدون آنکه وجه شخصي و شخصيتي را وارد بحثهاي سياسي و فكري خود کنیم، به دیالوگ و تبادل نظر پردازیم ؟ قرار نیست که همیشه با **دشمن** بر سر ميز مذاکره بنشینیم ؛ آیا حداقل بین دوستان و کسانی که بر سر استراتژی کلي مبارزاتي خود توافق داریم باید بتوانیم چنین گفت و شنودي را داشته باشیم يا خير ؟ امروز قبل از آن که بخواهیم پاسخ این سئوالات را از کسان دیگری بپرسیم باید «خود» به این پرسشها پاسخ دهیم. پاسخي صادقانه و به دور از توجیه گريهاي معمول.

\*

اتفاق دوم این که آن شب خرسندی در برنامه ي خود «بت» هاي همه ي طيفها را به طنز کشید : از مریم رجوي گرفته تا شاملو، از پهلوي گرفته تا عبادي. باز در اینجا دیدیم که صدای

اعتراض احد الناسي در نيامد و همگان، درك زيركانه ي طنز پرداز را با تبسم و خنده و تشويق پاس داشتند. باز دليل ديگري بر اينكه شايد **همه** ي آنچه كه ما به آن دل مي بنديم «مطلق و مقدس» نباشد. مي شود بر افراد و ايده ها خرده گرفت، آنها را زير سوال برد، انتقاد كرد و حتي آنها را به طنز كشيد. و ديديم كه آن شب نه «خرسندي» به خاطر به طنز كشيدن نمادهاي مذهبي، به قول خودش، «سوسك» شد، نه از انتقاد بر «مريم و مسعود» رگ گردن مجاهدين باد كرد، نه اصلاح طلبان از استهزاء خاتمي شان و « بحث شيرين عبادي - سياسي» برافروخته شدند، نه سلطنت طلبان به خاطر زير سوال بردن پدر و پسر پهلوي ها به داد و هوار كردن پرداختند و نه غيرت سرخ سازماني چپ ها به خاطر طعنه هايي كه به «كمونيسم» زده شد برافروخته گرديد. آن شب، همه شنيدند، طنز تلخ را مزه كردند و بر عكس، از اين همه نکته سنجي هاي هنرمند فوف لذت بردند. اين سئانس «تقدس زدائي» نکته ي جالب دوم اين جمع بود كه بايد بدان توجه كرد. اگر اين اتفاق نه فقط آن شب، بلكه در تمامي جلسات و تجمعات سياسي روي دهد آيا زمين به آسمان خواهد خورد؟ آيا پس از بيست و چهار سال مطلق گرايي و تقدس آفريني هاي كاذب، بايد همچنان به اين رفتار مادون تاريخي خود ادامه دهيم و هر كه را كه به شخصيتهاي محبوب ما و يا به باورهاي عميق ما انتقاد مي كند به عنوان دشمن و غير قابل ارتباط معرفي كنيم؟ از بيست و چهار سال قهر، دوري، بدگويي، نفي يكدیگر، مطلق انديشي و خودخدا بيني چه نتيجه اي گرفته ايم كه بخواهيم به اين گونه رفتاري ادامه دهيم؟ آيا همه ي اينها، خصلت هاي رفتاري نهادينه شده دشمن ما، يعني رژيم جمهوري اسلامي، نيست؟ و چگونه مي توان باور داشت كه اپوزيسيوني كه تا اين حد با رژيم مورد هدف مبارزه خود مشابهت خصلتي دارد روزي قادر خواهد بود حمايت مردم را را به خود جلب كرده و نظام را به همت يك حركت وسيع ملي سرنگون سازد؟ مردم چگونه و در كجا بايد تفاوت ماهوي رژيم و اپوزيسيون آنها ببينند؟ اگر رژيم جمهور اسلامي بسته، مستبد، مطلق انديش، تخطئه گر و نفي گراست ما به عنوان اپوزيسيون آن، بايد باز، آزادمنش، نسبي گرا، احترام گذار به ديگري و اهل بحث و انتقاد باشيم. در سايه ي يك تفاوت ماهوي اينگونه و آن هم نه به صورت شكل و اداي سياسي، بلكه به عنوان ارزشهاي رفتاري دروني شده است كه مي توانيم اعتماد توده هاي خسته از سپاه و سفيد سالاري را نسبت به خود جلب كنيم.

\*\*

آن شب خرسندي به طنز مي گفت: «همون بهتر كه ايرانيها با هم متحد نشن، چون وقتي با هم متحد مي شن مي رن خميني رو مي آرن.»<sup>1</sup>

اتحاد 1357 البته بي تعقل و مكانيكي و در واقع حاصل گشايش ناگهاني در يك جامعه ي استبداد زده بود و بالتبع نمي توانست نتيجه اي بهتر از استقرار رژيم انسان ستيز جمهوري اسلامي داشته باشد، اما اين دفعه تجربه تاريخي در كوله بار شناخت ماست، اين بار بايد اتحادي آگاهانه، شعور مند، داوطلبانه و مبتني بر درك عميق از اضطرار شرايط وخيم كنوني ايران شكل گيرد. يك همسويي بي مانند از نيروهايي كه، با الهام از ويژگيهاي نوين جامعه ي ايران و مطالبات واقعي مردم و با درك توان قشرهاي مبارز داخل کشور (جوانان، دانشجويان...)، از شعارها و وعده هاي توخالي و پيشنهادهاي غير عملي پرهيز كند و در قالب تجمعي دمكراتيک از نيروهاي مستقل و تشكيلاتي آزاديخواه و حساس نسبت به دردهاي هر روزه ي ملت ستمديده ي ايران در صدد برآيد تا كمبود كنوني صحنه ي سياسي ايران را، كه يك **جايگزين مردم پسند** است، جبران كند.

جان كلام اينكه آن شب اين اميد جان مي گرفت كه پايه هاي تفاهم و برخورد بالغ سياسي در ايرانيان فعال سياسي بوجود آمده است، اما به سان دو شطرنج بازي كه هر يك منتظر است تا ديگري بازي را شروع كند، هنوز كسي يا سازماني پيدا نشده است كه پا پيش بگذارد و با كمال شجاعت به ديگران بگويد: «قهر بس است. بياييد به عنوان ايراني، بر اساس احساس مسئوليت، با هم حرف بزنيم.» • «چه كسي مي خواهد من و تو ما نشويم...»؟

[www.corosherfani.com](http://www.corosherfani.com)

03/12/2003

<sup>1</sup> نقل به مضمون